



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی پنجاه و پنجم؛ دوشنبه ۱۳۹۱/۱۱/۱۶

اشکال مرحوم امام بر کلام محقق ایروانی رحمته

مرحوم امام رحمته در نقدشان بر کلام محقق ایروانی رحمته می‌فرماید: این‌که گفته شد جواز تقبل به خاطر مراضات برای دفع ظلم بیشتر است، درست نیست و این مراضات نمی‌تواند ملاک جواز باشد؛ زیرا مراضات در حقیقت برای دفع افسد به فاسد و فرار از ظلم کثیر به ظلم قلیل است و این‌چنین نیست که نسبت به اصل فساد و ظلم قلیل رضایت داشته باشند، بلکه در مقایسه با افسد و ظلم کثیر رضایت دارند.

پس در واقع رضایت و طیب نفس آنان به این است: حال که قرار است بر ما ظلم شود، بهتر است توسط این متقبل صورت گیرد که ظلمش کمتر است و الا به پرداخت اصل مال رضایت ندارند. پس حلّ مشکل نمی‌کند؛ چون طیب نفس علی الاطلاق نیست. به عنوان مثال ظالمی که از روی ظلم، شخصی را مجبور می‌کند مثلاً یک و نیم میلیون تومان به او بپردازد و آن شخص چاره‌ای جز پرداخت آن ندارد، اگر کسی وساطت کند که ظالم از او مقدار یک میلیون تومان بگیرد و آن شخص راضی شود، این‌طور نیست که در این فرض طیب نفس به پرداخت یک میلیون تومان داشته باشد، بلکه چون می‌بیند چاره‌ای جز آن ندارد، رضایت دارد این ظلم توسط واسطه محقق شود؛ چرا که ظلم کمتری در این صورت متوجه او می‌شود. پس در واقع طیب نفس به اصل آداء ندارد.

مرحوم امام رحمته در ادامه می‌فرماید: علی فرض این‌که طیب نفس هم داشته باشند، طیب نفس آن‌ها در خراج و جزیه، مشکلی را حلّ نمی‌کند؛ چرا که امر خراج و جزیه، به ید ولی امر عادل است و باید آن را به

ولی امر عادل أداء کنند. بله، اگر ولی امر رضایت داشته باشد، دیگر مشکلی ندارد.^۱

بررسی فرمایش مرحوم امام علیه السلام

به نظر می‌رسد بتوان کلام محقق ایروانی علیه السلام را به نحوی توجیه کرد که اشکال مرحوم امام علیه السلام وارد نباشد و آن این که در همان مثالی که ذکر کردیم، ظالمی یک و نیم میلیون تومان از شخصی به ناحق طلب می‌کند و آن شخص چاره‌ای جز پرداخت آن ندارد، اگر شخص دیگری واسطه شود و ظالم را به گرفتن یک میلیون تومان متقاعد کند تا ظلم به آن شخص را تقلیل دهد، آیا با فرض رضایت آن شخص، گرفتن این یک میلیون از مظلوم و دادن آن به ظالم را می‌توان گفت حرام است؟! مسلماً حرام نیست؛ چرا که فرض آن است اگر این شخص وساطت نکند، سلطان از او یک و نیم میلیون تومان خواهد گرفت و بر خود واسطه هم که واجب نیست از مال خودش آن یک میلیون را پرداخت کند، پس باید بگوییم گرفتن آن یک میلیون با رضایت مظلوم به این که شرّاً ظلم بیشتر را از خود دفع کند، جایز است.

حال اگر واسطه برای وساطت طلب اجرت از مظلوم کند و بگوید من در قبال دویست هزار تومان، حاضرم وساطت کنم - که یک و نیم میلیونی که سلطان قرار است بگیرد به یک میلیون کاهش دهم که در نتیجه با دادن مزد واسطه، باز سیصد هزار تومان به نفع مظلوم خواهد بود - در چنین فرضی از آنجا که بر واسطه واجب نیست چنین عملی را انجام دهد، پس لازم نیست آن را مجاناً انجام دهد - چون اگر واجب عینی تعیینی باشد، بیان کردیم اخذ اجرت بر آن عمل چه واجب تعبّدی باشد و چه توصّلی، جایز نیست؛

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۴۲۴:

وقد يورد على دلالتها بأنها بعد ما كانت في مقام بيان حكم آخر بعد الفراغ عن أن السلطان أخذ لا محالة عن مستعملي الأرض الضريبة، فلا دلالة على جواز أصل التقبل، بل جوازه مفروغ عنه. ولعلّ جوازه لأجل أن السلطان يأخذ ما يأخذه البتّة، وبعد ذلك كلّ مستعملي الأراضي يرضون لا محالة أن يتقدّم واحد و يضمن للسلطان ما هو آخذ منهم، ثمّ يدفعون ما هو عليهم لهذا المتقبّل، فإنّ ذلك أمان لهم من جور الجائرين و اعتداء المأمورين، فهم يدفعون بطيب النفس لهذا ليدفع عنهم الظلمات. انتهى.

و فيه - مضافاً إلى أن صحیحة الحلبي في مقام بيان جواز التقبل من السلطان كما لا يخفى - أن ما ذكره من طيب نفس مستعملي الأرض بما ذكره غريب، ضرورة أن الفرار من الأفسد إلى الفاسد و من الظلم الكثير إلى الظلم القليل بالنسبة لا يوجب طيب النفس بالفاسد و بالظلم، و معلوم أنّهم لا يرضون بأداء الخراج و جزية الرؤوس، و إنّما يطيب نفسهم بوقوع هذا الظلم بيد من لا يجوز فوق ذلك، و هذا غير طيب النفس على أصل الأداء، مع أن طيب نفسهم لا يفيد بعد كون الأمر بيد ولی الأمر العادل.

و من هنا يظهر فساد ما لو يقال: إنّ ما المحتمل أن يكون مستعملي الأرض ممّن يعتقد بلزوم أداء الخراج إلى الوالی الجائر بتوهم أنّه على الحقّ، فكان أدائهم بطيب نفسهم. لما عرفت من أن طيب نفسهم لا تأثير له. مضافاً إلى أن هذا الطيب المبني على أمر فاسد لا يفيد، فهو نظير طيب النفس في المعاملة الفاسدة مع أن المقبوض بها كالمقبوض غصبا. و كيف كان لا ينبغي الإشكال في دلالة الروايات على المقصود، فلا ينبغي إطالة الكلام فيه.

چون مصداق اکل مال به باطل است - در نتیجه طلب مزد به نحو عقد اجاره یا مرضات در قبال عمل محترمی که انجام داده جایز خواهد بود.

علاوه بر آن که روایاتی هم در این زمینه وجود دارد که مؤید مطلب است، از جمله:

- صحیح‌های داود بن سرحان:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ
تَكُونُ لَهُ الْأَرْضُ عَلَيْهَا خَرَجٌ مَعْلُومٌ وَ رَبِّمَا زَادَ وَ رَبِّمَا نَقَصَ فَيَدْفَعُهَا إِلَى رَجُلٍ عَلَى أَنْ
يَكْفِيَهُ خَرَجَهَا وَ يُعْطِيَهُ مِائَتِي دِرْهَمٍ فِي السَّنَةِ قَالَ: لَا بَأْسَ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: يَكُونُ لَهُ الْأَرْضُ مِنْ أَرْضِ

الْخَرَجِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِثْلَهُ.^۱

- روایت ابراهیم بن میمون:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَرْيَةٍ لِأَنْاسٍ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ لَا أَدْرِي
أَصْلُهَا لَهُمْ أَمْ لَا غَيْرَ أَنَّهَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ عَلَيْهَا خَرَجٌ فَأَعْتَدِي عَلَيْهِمُ السُّلْطَانَ فَطَلَبُوا إِلَيَّ
فَأَعْطَوْنِي أَرْضَهُمْ وَ قَرْيَتَهُمْ عَلَى أَنْ يَكْفِيَهُمُ السُّلْطَانُ بِمَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ فَفَضَلَ لِي بَعْدَ ذَلِكَ
فَضْلٌ بَعْدَ مَا قَبَضَ السُّلْطَانُ مَا قَبَضَ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ لَكَ مَا كَانَ مِنْ فَضْلٍ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.^۲

- روایت ابی بردة بن رجاء:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ
أَبِي بُرْدَةَ بْنِ رَجَاءٍ^۳ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْقَوْمِ يَدْفَعُونَ أَرْضَهُمْ إِلَى رَجُلٍ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، کتاب المزارعه و المساقات، باب ۱۷، ح ۱، ص ۵۷ و الکافی، ج ۵، ص ۲۶۵.

۲. همان، ح ۲ و الکافی، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳. ابی بردة بن رجاء توثیق ندارد.

فَيَقُولُونَ كُلُّهَا وَ أَدَّ خَرَجَهَا قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَأْخُذُوهَا أَخْذُوهَا.^۱

– روایت ابی الربیع:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي الرَّبِيعِ^۲ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَأْتِي أَهْلَ قَرْيَةٍ وَ قَدْ اعْتَدَى عَلَيْهِمُ السُّلْطَانُ فَضَعُفُوا عَنِ الْقِيَامِ بِخَرَجِهَا وَ الْقَرْيَةَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ لَا يَدْرِي هِيَ لَهُمْ أَمْ لِعَيْرِهِمْ فِيهَا شَيْءٌ فَيَدْفَعُونَهَا إِلَيْهِ عَلَى أَنْ يُؤَدِّيَ خَرَجَهَا فَيَأْخُذُهَا مِنْهُمْ وَ يُؤَدِّيَ خَرَجَهَا وَ يُفْضَلُ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ كَثِيرٌ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَ الشَّرْطُ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ.^۳

اما اشكال دوم مرحوم امام عليه السلام که فرمودند علی فرض این که طیب نفس به اصل آداء داشته باشند، مشکلی را حل نمی کند؛ چرا که امر خراج به ید ولی امر عادل است، می گوئیم: این اشکال وارد است؛ زیرا رضایت سلطان و رضایت پرداخت کنندگان که بیگانه از ولایت بر این زمین ها و خراج می باشند، هیچ تأثیری ندارد و مبرء ذمه ی پرداخت کنندگان نیز نخواهد بود؛ یعنی آن مالی را که برای دفع ظلم پرداخت کرده اند به عنوان خراج محسوب نمی شود، پس هنوز خراج به عهده شان است و باید به ولی امر عادل پرداخت کنند.

اشکال سید خوئی رحمته الله بر دلالت این روایات بر مدعا

سید خوئی رحمته الله در توضیح دلالت این روایات می فرماید: این روایات که دال بر جواز قبالة با سلطان در مورد اصل زمین های خراجیه و هم چنین در مورد خراج و جزیه است، آن بخش از این روایات که دال بر جواز قبالة با سلطان در مورد اصل زمین های خراجیه است – به این صورت که سلطان آن زمین ها را به شخص واگذار می کند که یا خودش آن را می کارد یا این که به نحو اجاره یا مزارعه به آکره می دهد و آنان می کارند – شاید وجه جواز آن به این خاطر است که زمین ها معطل و عاطل نماند که در این صورت به ما

۱. همان، ح ۳، ص ۵۸ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۰۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۹۸:

و ما کان فیہ عن أبی الربیع الشامی فقد رویته عن أبی - رضی الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسین بن أبی الخطّاب، عن الحكم بن مسکین، عن الحسن بن رباط، عن أبی الربیع الشامی.
ابی الربیع الشامی توثیق خاصی ندارد.

۳. همان، ح ۴، ص ۵۸ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۵۰.

نحن فيه مربوط نمی‌شود.^۱

نقد کلام سید خوئی رحمته الله

خدمت سید خوئی رحمته الله عرض می‌کنیم منظورتان از این که به ما نحن فيه مربوط نمی‌شود چیست؟ اگر مرادتان این است که دیگر از این روایات استفاده نمی‌شود معاملاتی که با سلطان بر روی اراضی خراجیه می‌شود موجب حلیت تصرف برای شیعه است، می‌گوییم: چرا بر آن دلالت نکند؟! از این روایات به روشنی استفاده می‌شود جایز است کسی با سلطان این‌طور قرارداد ببندد که در قبال پرداخت مثلاً یک میلیون تومان به سلطان، زمین‌های خراجیه را به او واگذار کند، آن‌گاه حلال است در آن زمین و تمام محصولات آن تصرف کند. در حالی که اگر آن قرارداد نبود، تصرف در آن جایز نبود؛ چون آن اراضی ملک جمیع مسلمین است، محصولاتش نیز در صورتی که بذر آن، مال او که غاصب است نباشد - مثلاً درختانی باشد که از قدیم بوده - مال جمیع مسلمین است.

و اگر مرادتان این باشد که وجه جواز نه به این خاطر است که امام علیه السلام بفرمایند تصرف در اموال خراجیه مانعی ندارد، بلکه از این باب است که اگر آن قرارداد تنفیذ نشود، زمین‌های خراجیه معطل و بی‌مصرف باقی می‌ماند، می‌گوییم اگر واقعاً فقط به خاطر این محذور بود، نه این که حکم شرعی آن، این باشد که قرارداد موجب حلیت برای آخذ شود، بهتر بود امام علیه السلام این‌طور بفرمایند که احیاء اراضی خراجیه و تصرف در آن برای شما شیعیان حلال است و تا مجبور نشدید خراج آن را به سلطان نپردازید، بلکه به ما بپردازید؛ نه این که بفرمایند «لا باس بتقبل الارض من السلطان» چرا که ظاهر این کلام آن است که این قرارداد بما هو قرارداد نسبت به شیعه نافذ است و الا می‌فرمودند در آن زمین‌ها تصرف کنید و خراج آن را برای ما بیاورید و اگر سلطان به زور آن را گرفت، مبری ذمه‌ی شماست، ولی این‌طور نفرمودند و فقط فرمودند همان قرارداد که بسته‌اید، نافذ و صحیح است. بنابراین اشکال سید خوئی رحمته الله درست نیست.

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، ص ۵۳۸:

و منها الأخبار الواردة في جواز تقبل الأراضى الخراجية، و تقبل خراجها، و خراج الرجال و الرؤوس من الجائر، فإنها تدل بالملازمة على جواز شراء الخراج و المقاسمة و الصدقة منه.

و توضیح الدلالة أن التقبل قد يتعلق بالأرض، و قد يتعلق بالخراج. أما الأول فتشهد به جملة من الروایات. و لعل الوجه في تجویز الشارع ذلك أن لا تبقى الأرض معطلة، و لا شبهة أن هذه الجهة لا ترتبط بما نحن فيه. و أما تقبل الخراج فتدل عليه جملة أخرى من الروایات. و لا ريب في دلالة هذه الجملة على المطلوب، إذ لا فارق بين شراء الحقوق المذكورة من الجائر، أو أخذها منه مجاناً، و بين تقبلها، فان الغرض هو مطلق الأخذ، و لذا نوهنا في صدر المسألة بأن الأخذ أعم من أن يكون مع العوض أو بدونه.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی